



۲۰۱۷/۰۱/۱۱



غ.حضرت

گمرک فتواها

فتویٰ یک اصطلاح فقهی - مذهبی میباشد. اگر حکم صریح یک مسئله اقتصادی یا عبادی یا سیاسی یا غیره در متون نصوص و کتب فقها یافت نشود، برای استخراج آن حکم، علمای دین با استفاده از اجتهاد علمی خویش، حکم یا احکام مناسب جهت مشروعیت بخشیدن به آن مسئله یا مسائل از صلاحیت قانونی (صدر فتویٰ) کار میگیرد که البته عواقب آن مستقیماً بر گردن صادرکننده فتویٰ یا مفتی میباشد.

به وفور اتفاق افتاده که مثلاً در مورد عین مسئله، فتواهای علماء دارای شکل و ماهیت غیر یکسان و حتی مغایر باهم میباشد که با در نظر داشت وسعت رحمانی دین، هر فتوا نزد پیروان خود قابل اعتبار میباشد که البته این امر وابسته به شرائط اجتماعی و اقلیمی و اقتصادی حاکم بر فتوا شنوندگان نیز میباشد.

لازم به تذکر است که احکام کلی دین بخصوص دین اسلام در نصوص و اظهارات صاحب شرع و همچنین بنیانگذاران مذاهب چندگانه به وضاحت بیان شده بناً سوء تعبیر نشود که مثلاً یک مفتی در مورد تعویض حکم حرام بودن قتل و دزدی و خیانت، فتوای جدید صادر میکند، بلکه منظور اینست که فتوا در صورت نبودن یک امر در نصوص نوشته های بزرگان دین، قابل صدور و تأیید میباشد.

در بین فتواهای گوناگون که در زمینه های گوناگون صادر شده، فتواهای جنگی-دفاعی بیشتر مورد توجه و اعتناء و توافق جمعی یک کشور یا یک کتله عظیم از مردم قرار گرفته و میگیرد. این گونه فتواها معمولاً در قبال متجاوزین و حکام مستبد از سوی مفتیان صورت میگیرد که این هم بستگی به موقعیت و شرایط حاکم بر آن جامعه میداشته باشد.

اولین قیام مسلحانه ای که در پی کسب و صدور فتوای شرعی در عرصه سیاسی- نظامی ثبت تاریخ کشور ما میباشد همانا قیام میرویس خان نیکه در برابر والی منصوب دولت صفوی ایران یعنی گرگین بود. میرویس خان بخاطر استحکام بخشی به نیت و اراده خویش مبنی بر قیام علیه گرگین و عساکرش نیاز به یک فتوای شرعی داشت، چون از یکطرف دولت صفوی خود را مسلمان می پنداشت و طرف دیگر والی و سایر گماشتگانش دست به کارهای ظالمانه و ضد عفت عمومی میزد ازین خاطر برای میرویس خان نیکه قیام مسلحانه بدون مجوز شرعی یک عمل غیر شرعی محسوب می شد بناً بخاطر توجیه اقدام مبنی بر قیام علیه گرگین، راهی سرزمین حجاز گردید، البته آنزمان مفتی ها و علمای مذهبی حجاز برخلاف مفتی های مفت اندیش امروزی سعودی، بچه های آدم بودند و بعد از گوش فرادادن دقیق عرائض میرویس خان و بررسی تمام ابعاد مسئله، جواز قیام مسلحانه و مقاومت در برابر دولت صفوی به میرویس خان اعطاء گردید که ایشان بعد از مراجعت به وطن، به مردم خود متن فتوا را خوانده و مردم هم دست به قیام زد تا اینکه گورگین را گورنشین و دست دولت صفوی را از منطقه خود کوتاه نمود.

قیام دیگری که در نتیجه صدور فتواهای روحانیون صالح مثمر ثمر واقع گردید، اعلان جنگ و جهاد علیه خُسر بره ها و یازنه ها و کاکا ها و ماما های تونی بلیر بود در قرن نوزده و بیست. که البته این فتواها نیز مورد تأیید احاد ملت قرار گرفت.

فتواها معمولاً از دو جنبه برخوردار میباشد، یکی محلی و دیگری عمومی. فتواهای محلی اکثراً همان فتوای سیاسی- جنگی میباشد و فتواهای عمومی اکثراً مرتبط به احکام و ارکان تشریحی- عبادی میباشد.

بعد از تأثیرگذاری مثبت این دو فتوا (قیام در برابر دولت صفوی و قیام در برابر قشون انگلیس) فتواها، دیگر قدرت سحر آمیز و اصالت خود را از دست داد و اشخاص نا صالح و احمق و احياناً نوکر از صدور فتواها منعیث یک آله نامشروع علیه اشخاص صالح و حالات مطلوب، استفاده ناجائز نمود که مثال زنده اش فتواهای نا جوانمردانه روحانیون! علیه امان الله خان بود البته علت تأثیر دلخواه این فتواها، عمومی بودن و خالص بودن آن نبود بلکه علت تأثیر آن کومک همه جانبه استعمار در اشاعه و درست جلوه دادن این فتواها بود، ورنه فقیه ترین و مردمی ترین روحانیون آنزمان مخالف اینگونه فتواها بودند.

مقطع تاریخی دیگری که نیاز به صدور فتوا احساس گردید ولی قبل از صدور فتوا، وجدان و افکار عمومی افتخار صدور آنرا کسب نمود همانا تجاوز شوروی بود. روحانیون نماها هنوز در دهلیز های دفاتر مفتیان تجارتي، منتظر بدست آوردن وقت ملاقات با مفتیان اجبر و کتبه شکم بودند که وجدان ملی، فریاد جنگ و مقاومت در برابر شوروی سر دادند، فتوای ملی قبلاً صادر شده بود که مفتیان مفت، فتوای جهاد و مقاومت را صادر نمود که البته در طی بازی های کثیف ده ساله (حضور شوروی) پیکر پاک! فتوای ایشان، ده ها زخم چرکین خورده بودند و این زخم ها هنوز هم التیام چه، حتی چرکین تر نیز شده.

روحانیون مثل سایر اقشار جامعه، یک قشر میباشد و من منحیث عضو کوچک این جامعه بحکم ایمان و وجدانم با قشر قشر این جامعه عشق می ورزم ولی به مقام و منزلت روحانیون احترام خاص قائلم و ضرورت وجود یک روحانی روشنفکر و مردمی و دانشمند را بیشتر از سایر اقشار می پندارم هرچند ضرورت وجود سایر اقشار نیز بسیار مبرهم میباشد. متأسفانه در آشفته بازار امروز حضور یک روحانی شجاع و دانشمند و مردمی و روشنفکر بسیار کم یاب و حتی نایاب است کما اینکه حضور یک رهبر سیاسی-اجتماعی صالح، نایاب میباشد. بهر حال ما امروز به یک روحانی فداکار در کنار یک رهبر خوش کردار و خوش پندار نیاز داریم که با فریاد های شیرین خود به مردم بگویند که قتل و قتال و انتحاری، تجاوز، رشوت گرفتن و دادن، قوم پرستی، نژادپرستی، زبان پرستی، سمت پرستی و سایر اعمال ناپسند که برای ایجاد وحدت جامعه مضر باشند، حرام مطلق است، هرچند هر بنی آدم فطرتاً میدانند که ارتکاب اینگونه اعمال زشت یک جرم است.

خلاصه اینکه زمان گوش سپردن و توقع راست دانستن فتوای احماقانه و زیر پا افتاده و دشمن پسند، سپری شده بخصوص فتوایهاییکه مملو از تلبیس و نفرت باشند مثل فتوای ملانماهای خبیث پاکستان که طالب افغان را مجاهد!!!! خطاب میکند ولی طالب پاکستانی را تروریست خطاب میکند.

و اما اصل مطلب:

گرچه لفظ "فتوی" یک اصطلاح مذهبی میباشد ولی با توجه به تثبیت عمق ریشه این لفظ در افکار و ادبیات روزمره احاد مردم ما، میتوانیم آنرا به سایر زمینه ها نیز تعمیم داده و عملکرد بعضی از افراد را نیز زیر ساطور بررسی فتوا، مورد بررسی قرار داد.

فتوا صادر کردن ها فقط مربوط به قشر روحانیون (البته چهار پنج ستاره) نیست، یا بهتر بگوئیم تنها روحانیون نیستند که کام شان با صادر کردن فتوا شیرین میشود بلکه سایر اقشار جامعه منجمله دانشمندان علوم بشری و حتی علوم طبیعی نیز از صادر کردن فتوا سود و لذت میبرند.

هر کدام ما شاهد هستیم که یک داکتر طب گفته (البته گفته یعنی اینکه فتوا صادر کرده) که خوردن کچالو مفید است، دیگری گفته نه، کچالو خصوصاً کچالوی سُرخ شده سرطان زا میباشد. یکی گفته که تجویز انتی بیوتیک مقابل ویروس مؤثر است، دیگری گفته نه، اصلاً تأثیر ندارد، یکی گفته ورزش خصوصاً دوش برای سلامتی مفید است، دیگری گفته نه، فوتبالر ها در کبر سن مبتلاء به دردهای مزمن زانو و ساق پا خواهند شد. یکی گفته نوشیدن الکل حتی یک جرعه اش برای سلامتی ریه و کبد و مغز مضر است، دیگری گفته نه، هفته یا ماه یک دفعه نوشیدنش نه اینکه ضرر ندارد بلکه فایده هم دارد (البته یکی از فوایدش شاید این باشد که دزد جرئت نزدیک شدن به خانه هفته خور ندارد، هیچ فرق سر، طاقت اصابت بوتل هشت صد گرمی را ندارد). البته داکتر های طب بدون استثنای این شهامت را دارند که در معاینه خانه خود، آهسته در گوش مریض خود بگویند که تنباکو اصلاً چیز خوب نیست و حتی دشمن سلامتی است ولی بیچاره ها از ترس خوردن سوته توسط صاحبان بزرگ صنایع تنباکو، از صدور فتوای همه گیر و جهانی مبنی بر تحریم استعمال دخانیات عاجز اند. فتواییکه شاید منجر به بهبودی وضع صحتی نیمی از آدمیان گره زمین شود. و اما در مورد فتوای صادر شده توسط دانشمندان علوم بشری عرض شود:

یک تاریخ دان با نوشته های خود فلان رهبر سیاسی را ناجی و پرچمدار بهبودی وضع مردم میدانند، تاریخ دان دیگر برخلاف وی، همان رهبر سیاسی را باعث به وجود آوردن وضع فلاکت بار بعدی معرفی میکند. یک جامعه شناس یکی از مقاطع تاریخی را مقطع خیر میدانند ولی جامع شناس دیگر، عین مقطع تاریخی را شرّ مطلق میدانند.

یک تاریخ دان با ارائه اسناد معتبر، فلان کشور استعماری را توطئه گر و باعث ایجاد اختلاف بین مردم میدانند ولی یک تاریخ دان دیگر با ارائه اسناد معتبر!، منکر دخالت فلان کشور استعماری میباشد و عوامل بدبختی و اختلاف مردم را ناشی از یک امر دیگر می پندارد.

د پانوی شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

یک اقتصاد دان، برای رونق بخشیدن وضع اقتصادی کشور خود، بازار آزاد را بهترین الگو معرفی میکند ولی اقتصاد دان دیگر الگوی اقتصاد نیمه سوسیالیستی را بهترین الگو معرفی میکند. یک اقتصاددان، عضویت در سازمان تجارت جهانی را موجب شکوفایی اقتصادی کشور معرفی می کند ولی اقتصاد دان دیگر عضویت در این سازمان را موجب ضربه خوردن پویایی تولید داخلی میداند.

و اما در مورد فتوا های فرهنگی:

یکی می گوید استعمال کلمه " دانشگاه" کفرورزی مطلق ملی است زیرا این کلمه یک کلمه وارداتی میباشد، دیگری می گوید، نه بابا، واردات یعنی چه، از جنگل و باغات مشترک ما و همسایه یک چوب بنام " دانش" و "گاہ" کنده شده و در جایی دیگر از آن یک چوکی و میز و صندلی و دروازه و آلماری و غیره بنام " دانشگاه" مونتاژ و دوباره وارد شده و مورد استفاده مشترک ما قرار گرفته، دیگری می گوید نه، درست است که "دانش" و "گاہ" موجودات آشنا هستند ولی در جعبه این میز مونتاژ شده، پیام های مرموز قرار دارند، دیگری گفته، نه، ظرفیت شکم لفظ " دانشگاه" به اندازه نیست که پیام های مرموز را در خود بگنجاند و می افزاید که "پوهنتون" نیز شاید یک تولید مرغوب داخلی باشد اما رغبت و میل نسبت به یک شیء، ربط به خوب بودن یا بد بودن آن شیء ندارد. یکی می گوید، حالی خیر باشد برادر، دری زبانها " دانشگاهش" بنامد و پشتو زبانها " پوهنتونش" بنامد، دیگری می گوید، نه فقط همین "پوهنتون" پشتو تثبیت گردد، بلکه دیگر دیگری می گوید، نه، هیچ قدرت توانائی تحمیل این نظر را بر یک محصل غیر پشتون نخواهد داشت.

گریه آور و خنده آور اینجا است که پشتون جان آنسوی خط دیورند، این لفظ اصیل! پشتو (پوهنتون) را نیز قبول ندارد و بنام اینکه این لفظ ساخت یک کشور دیگر است، مورد استفاده خود قرار نمیدهد. به این میگوید " جاهلیه الاخبریه." این حال و روز فرهنگ تقابلی است، به حال و روز فرهنگ خودی دیده شود،

یکی فتوا صادر میکند که نه نوشتن " یای مناسب" اصلاً به حیثیت کلمه لطمه وارد میکند و دیگری می گوید استفاده از لغت " سیب" در جمله پشتو، به حیثیت جمله پشتو لطمه وارد میکند یعنی " سیب" در شهر پشتو از خود پدر و مادر دارد بنام "منه".

به این واقعیت باید اعتراف نمود که زبان دری یا فارسی یا پارسی یا هر شهد که است از یک صلابت و ثبات خاص برخوردار میباشد نظر به زبان پشتو. به این معنی که از جنوبی ترین نقطه کشور عزیز ما تا شمالی ترین و از شرقی ترین تا غربی ترین نقطه، اگر یک کسی به دری بنویسد هیچ خواننده آن مطلب، بخصوص اینکه نویسنده و خواننده هر دو میرزاهای شاروالی باشند، در مفهوم آن اظهار عجز نخواهد نمود یعنی صد فیصد یا بیشتر، به درک و مفهوم نوشته های یکدیگر نایل می شوند. ولی زبان پشتو عاری از این خصیصه زیبا می باشد. از شمال ولایت فراه به استقامت هلمند، قندهار، زابل، غزنی، وردگ، لوگر، مشرقی، تا پکتیا و در صورت داشتن ویزا تا دورترین نقطه ایالت سرحد، نه لهجه پشتو یکسان و یک دست است و نه هم نوشته یک متن یکسان و همه فهم.

و اما:

صدور فتواها! در مورد مسائل فرهنگی یک امر بسیار معمولی و طبیعی و فاقد عواقب ناگوار میباشد، نه صدور فتوا کدام هزینه دارد و نه هم پیروی ازین فتواها کدام ضرر دارد ولی آنچه که باعث احساس خطر است، وجود و صدور فتواهای تباری و قومی و ضد ملی میباشد. فتواها در مورد مشروعیت بخشیدن برای نفی یکدیگر، نه تنها خلاف افغانیت میباشد بلکه خلاف کرامت انسانی به حساب می آید.

من به برادر عزیز تاجیک و پشتون خود خاضعانه عرض میکنم که ما باید شکر گذار این نعمت بزرگ باشیم که انسان هستیم. مقام انسانیت خیلی بلندتر از این حرفها است، وجود جنت و جهنم بخاطر پاس داشت و گرامی داشت مقام انسانیت میباشد (ورنه یک مار و گژدم نیز شاید بسیاری از موجودات زنده را با نیش زدن های خویش از پا درآورده باشند ولی هیچ مسئولیت بر گردن شان نیست کما اینکه یک خر در طول زندگی هژده ساله ساله خود برای یک دهقان مسکین مفت و رایگان حملی نموده و یا یک اسب نجیب! برای یک سرمایه دار نجیب! در مسابقات اسب دوانی عرق ریخته ولی هر دوی شان از مکافات و مجازات بعدی مبراء میباشد)، اما ما پشتون و تاجیک و هزاره و ازبک که

د پانوی شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

خویشرا انسان و مسلمان می پنداریم باید این پیام انسانیت و مسلمانی را به درستی درک کنیم که حتی کوچک ترین نیات سوء و کردار سوء ما ثبت کمپیوتر هستی ما میگردد و ما باید روزی جوابگوی این نیات و اعمال سوء خویش باشیم و این نکته را بدانیم که عبادت و بندگی فقط این نیست که ریش بگذاریم و به پشتو بگوئیم که " شکر دی چه مسلمانان و پختانه! یو" و یا از مرحوم حبیب الله خان کلکانی به عنوان خادم دین رسول خدا تمجید کنیم، حرف در این نیست که مقوله خادم بودن آن مرحوم درست است یا نادرست بلکه حرف در این است که خود ما چه قدر به دین خدا پابند هستیم، به این نکته ظریف باید باندیشیم که یک خادم کوچک این دین خدا اینقدر نزد دوستان و مخلصین اش عزیز هست پس خود دین و خود پیغمبر چقدر عزیز و گرامی باشند. اگر قرار باشد که حرف و عمل خادم دین رسول خدا را قبول نمائیم پس حرف خود رسول خدا را بیشتر قبول کنیم، اصلاً یک سؤال دیگر؛ این مرحوم حبیب الله خان کلکانی (که بنده نه به گفتار طرفدارانش و نه به گفتار مخالفینش هیچ اعتقاد ندارم) که ادعای خادم دین رسول خدا می نمود، آیا این رسول خدا تاجیک بود (هست) یا پشتون؟ یا نی، نه تاجک بود و نه پشتون بلکه حرف دل این رسول بزرگوار این بود و این میباشد که انسان در لحظه تولد یک موجود سبکدوش و پاک است که باید در لحظه مرگ نیز همچو سبکدوش و پاک باشد. گناهان صغیره و حتی بعضی گناهان کبیره قابل بخشش اند ولی گناه سبک شمردن یک انسان و یک هموطن قابل بخشایش نیست زیرا سبک شمردن انسان آنهاهم بخاطر قومیت و نژاد و سمت حتماً از سنگر شیطان و پناه گرفتن در سنگر شیطان صورت می گیرد و رهائی و فرار ازین سنگر خطرناک کار بس دشوار است بنا شمولیت این سنگر در لیست عفو شونندگان نیز بس دشوار میباشد مگر با توبه.

و اما فتوای خطرناک:

یک جنرال (که نمیدانم اکنون هم دارای وظیفه رسمی میباشد یا نی) در یکی از برنامه های تلویزیونی، در پهلوئی یک افغان ملتی کتبه نشسته و انگشت شست خود را به طرف قوم شریف غیر پشتون تکان داده و می گوید که اگر خشم انقلابی! و قومی! و ملی! اش توران کند، تمام اقوام غیر پشتون را به آنسوی لب آمو فراری خواهند نمود، وه، مبارک باشد!!!!، جنرالیکه در کنار سایر جنرالهای تاجیک و ازبک و احیاناً هزاره، ده سال تمام زیر قوماندۀ مستقیم مستشاران شوروی مصروف کشتن زن و مرد و پیر و جوان و مرغ و خر و گاو و گوسفند سرزمین ابائی خویش بود، امروز تبدیل شده به یک وطن پرست و مردم پرست!!، نفرین هژده هزار عالم بیارد بر این قلب و این روح و این احساس و این جوارح.

در مقابل، یک جنرال تاجیک نیز که در عین موقف جنرال پشتون تبار قرار داشت به یاهه گوئی هائی پرداخته که با هیچ منطق سازگاری ندارد.

برادران تاجیک و پشتون ما بدانند که هر کدامش دارای بعضی خصائل نهایت پلید و نهایت زیبایی اند، میتوانند در پرتوی ایمان، خصائل زشت خویشرا اصلاح و خصائل پسندیده خویشرا با هم تقسیم کنند. یک خصلت پاک که برادر تاجیک ما دارد اینست که خود را فقط تاجیک میداند ولی برادر پشتون ما به مرض مزمن و مزخرف و غلجی بودن و درانی بودن و خُدران بودن و منگل بودن و خوگیانی بودن و بارگرائی بودن و پوپلزائی بودن و توحی بودن و نورزائی بودن و... مبتلاء اند، البته انتخاب این القاب صرف جهت تعارف ظاهری و غیر نیش دار هیچ ممانعت و مشکل انسانی و معنوی ندارد ولی مشکل زمان خطرزا و آلاینده و تباه کننده میشود که در غمق این دریای شوره زار دست و پا بزینم یعنی قوم و نسب و تبار و سمت و فرهنگ خویشرا بالاتر و افضل از دیگران بدانیم که این خصلت شیطان است، شیطان نیز ظاهراً یک موجود مؤحد است و حقانیت توحید و نبوت و معاد را درک میکند ولی به آن مؤمن نیست.

همچنان خصلت زیبایی یک پشتون پاک سرشت (نه هر پشتون) نیز باید الگوی برادر تاجیک و هزاره قرار بگیرد، این خصلت زیبا عدم تعصب زبانی در برابر دری و دری زبانان و عمدتاً تاجیک میباشد، هر پشتون وطن دوست و انسان دوست با کمال شوق زبان دری را یاد می گیرد و از آن درجهت تکامل احساس وحدت ملی بهره می جوید، در مقابل، یک برادر تاجیک و هزاره نیز مکلفیت ملی و انسانی دارد که اگر یاد گرفتن زبان پشتو برایش مشکل یا غیر ضرور است حداقل نسبت به آن بی ادبی و بی احترامی نیز نکند.

حرف برادرانه ام به برادر تاجیک این است که بعضی یا شاید بسیاری از رهبران فکری شان همواره ادعا دارند که تشکیل دولت بنام افغانستان یک جفای قومی بود که نه باید نامش افغانستان میبود و نه هم باید بنیانگذار و رهبران بعدی اش پشتون تبار میبودند.

د پانو شمیره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

من درین سودای تاریخی-قومی-سیاسی زیاد بلدیت ندارم و اصلاً بلدیت ندارم ولی اینقدر میدانم که اگر همین معامله شراکتی پشتون و افغانستانی! نمیبود و دولت افغانستان فقط در حدود جغرافیای قومی تباری(آنهم جغرافیای پشتون) تشکیل میشد و شما برادران بزرگوار خارج ازین حلقه افغانی یا به زعم شما پشتونی، قادر به تشکیل دولت دلخواه خود تان می شدید، با توجه به وجود خرس های منتظر در آنسوی آمو و با توجه به نقشه های ستراتژیک آن خرس ها چه تزاری چه بلشویکی، آیا شما به سرنوشت تاجیکستانی و ازبکستانی و قرقزستانی و ترکمنستانی گرفتار نه می شدید؟ آیا شما باز هم منکر شیرینی نتیجه تجمع در زیر بیرق دولت افغانستان هستید؟ دولتیکه متشکل از همه اقوام این سرزمین بود، دولتیکه مردمانش بشمول شما عزیزان بعد از دو صد و چند سال موفق به خلق حماسه ها و امحای امپراطوری های شکست ناپذیر شدند که طبعاً شما نیز امروز در افتخارات آن سهم بارز دارید و اگر اشتراک ملی پشتون و هزاره که محصول همان دولت ابدالی است، نمیبود امروز شما از داشتن این افتخارات بی بهره بودید. و ضمناً پشتون هم باید بدانند که اگر جان فشانی های برادر تاجک و هزاره نمیبود، پیروزی علیه نیروهای متجاوز شوروی سخت دشوار و حتی ناممکن بود بنا بر این فتوای صادر شده مبنی بر حذف و نفی یکدیگر ما را دچار بربادی انسانی و ملی و ایمانی خواهند نمود بناً نه تنها اینکه به آن گوش فرا بدهیم بلکه علیه این گونه فتواها با جدیت بجنگیم و ضمناً از قدرت منفی یکدیگر باید سخت ترسید، ترس از ناحیه اینکه نگین قیمتی آلماس(کشور و وحدت ملی) آسیب ببیند. به نظر این حقیر، وضع امروزی سیاسی- قومی ما درست به شکل یک قرن پیش شباهت زیاد دارد، یعنی رویارویی دو قدرت جهانی، یعنی روس و انگلیس با این تفاوت که صد سال پیش تقابل این دو تا در بیرون مرز های ما انجام می گرفت ولی امروز این تقابل نامحسوس در درون مرز های ما احساس میشود، آنزمان، روسها بیشتر در موضع انتظار حمله و پیشروی بسوی جنوب بسر میبردند و انگلیس در حالت دفاعی قرار داشت ولی امروز مسئله تقریباً برعکس شده یعنی انگلیس اراده داشته و یا دارد که توسط گماشتگان خود روس ها را در غار خود محاصره و مجبور به باج دهی نمایند، البته نطفه بیت های این نمایش نازیبا زمان بسته و پخته شد که سردمداران هفت ثور دچار انشعاب شدند (البته از روز اول تشکیل حزب نیز دچار انشعاب خفی و نامحسوس شده بودند)، شخص نور.م. تره کی با اینکه خویش را ظاهراً یک انترناسیونالیست آتشین می پنداشت ولی در درون خود سخت فارسی ستیز و تاجیک ستیز بود، همچنان شخص بیرک کارمل با اینکه خویش را یک انترناسیونالیست آتشین می پنداشت ولی در درون خود سخت ستیز و پشتو ستیز بود که بهترین دلیل این مدعا، عدم توفیق و یا عدم علاقه مبنی بر بکارگیری زبان های زیبای دری و پشتو توسط این دو نابغه بالغه میباشد. بعد از اینکه پیکر ترسناک هفت ثور توسط جلادان هشت ثور (البته جلادی یک حرفه و کسب است) به دار آویخته شد، هواداران فکری این دو نابغه در دو جبهه مختلف که قبلاً در صفوف به اصطلاح، مجاهدین تشکیل شده بود رسوب و رسوخ نمود که یکی از سوی روس ها از توجه نسبی برخوردار بود و دیگری از توجه مطلق انگلیس برخوردار بود و نتیجه این جبهه گیری ها و موضع گیریها آن چیزی شد که امروز مشاهده میشود، سخن کوتاه اینکه، همان صف بندی های یک قرن پیش در حال وقوع و بلوغ میباشد که البته افغان های صالح و پاک اندیش و عوام و عمدتاً بی قلم و بی زبان که اکثریت این اقوام را تشکیل داده، درین جبهه خطرناک حضور ندارند و وجود این جبهه را خسران دین و دنیای خویش میداند.

به اصطلاح، از گپ گپ میخیزد، علت رشد ریشه این نمایش خانمانسوز در خاک تاریخ یکصد ساله نهفته است، جای تعجب است که این ریشه زهرآگین چرا مورد توجه تحلیلگران اجتماعی-تاریخی ما قرار نگرفته، کدام ریشه؟ این: مفتی ایکه برای اولین مرتبه فتوای کافر شدن شاه امان خان را صادر نمود پشتون بود، سرباز مسلحانه ایکه در برابر قوای دولتی سر به شورش درآورد پشتون بود، مناطق که از وجود تسلط دولت امانی پاک! گردید مناطق پشتون نشین بودند، خلاصه همه چیز توسط پشتون آغاز و انجام گرفت ولی در رأس دولت جانشین امان خان، یک برادر تاجیک ما قرار گرفت، این چرا؟ آیا این یک امر تصادفی بوده؟ نه، هرگز، این یک پلان توطئه آمیز بود و این یک تخم افشانی تلبیسی ای بود که بعد از یک قرن ثمر شیرینش نصیب انگلیس و ثمر تلخش نصیب ما مردم بیچاره گردید. همچنان اسکان دادن هزاران پشتون در مناطق شمال که توسط دولت های پیشین صورت گرفت، شاید این عملیه(اسکان دادن پشتون تبار در شمال) در روز اول بخاطر دولت داری سالم و ملی اندیشانه و با نیت پاک دولت مردان زمان صورت گرفته باشد ولی با توجه به نیت خبیثانه انگلیس، دور از ذهن نیست که توصیه این عملیه بخاطر ایجاد تلخی های بعدی(یکصد ساله) در ذهن و سلیقه دولت مردان وقت تعبیه شده باشد.

بهر حال، من چند لحظه مصروف پاک نمودن و زدودن عرق های جبینم که ناشی از خشم و نفرین احتمالی برادر پشتون و تاجیکم نسبت به خودم بخاطر این باوه گوئی ها!! می گردم و بعد به تنهائی یا همراهی دیگران(اگر می خواهند همراهی کنند) در در ورودی گمرک فتواها حضور می یابم.

د پانو شمیره: له 5 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

"تقریباً سی و شش سال پیش، وزارت مالیه، به ریاست وزیر و رؤسای مربوطه یک جلسه اضطراری و سری و عاجل دایر نمود. در ختم جلسه تصمیم مهم اتخاذ گردید که ماستر ملانصرالدین را که منحنیت پیاده در مستوفیت ولایت بادغیس مشغول به کار بود، به تقاعد سوق دهد. ماستر صاحب تقاعد گردید، در خانه هم دق آورد، به توصیه و تشویق زن خود بخاطر بهتر ساختن زندگی، یک گاری کهنه و یک اسب لاغر خرید. چرخ یا ارابه دست راست گاری چهار درجه انحاء داشت و چرخ دست چپ پنج درجه انحنا و انحراف داشت، یعنی راندنش سخت و پُرخطر بود با اینهم ماستر صاحب با گاری و با اسب جور آمده بود، خوب بود یک لقمه نان بدست می آورد. بعد از چندی، بخاطر انجام یک مسافرت عاجل باید دو هفته از کسب و کار خود دست میکشید که این کار به ضررش تمام میشد، تصمیم گرفت که یک گاری وان مؤقت پیدا و مستخدم کند، این کار انجام گرفت و یک گاری وان به نام لالاشبنم را پیدا و کلید گاری را به وی سپرد البته یک سلسله تشریحات و توضیحات و هدایات را نیز به لالاشبنم ارائه نمود، مثلاً نرخانه را برایش توضیح نمود و گفت که گاری را به احتیاط براند و به اسب علف زیاد یا کم نه خوراند که در صورت چاقتر شدن باغی میشود و در صورت لاغرتر شدن زاغی و ساچق ماچق و چاکلیت ماکلیت هم به اسب نه خوراند که برای دندانهایش صدمه می زند و ضمناً برایش گفت که اگر گاری چپه و واژگون شود یا در یک چاله سقوط کند سعی شود که مقصر این مشکل، مسافرین شوند. خلاصه تمام هدایات لازم را بیان و در آخر از لالاشبنم پرسید که اگر در زمینه کدام سؤال داشته باشد میتواند پیرسد. لالاشبنم با خونسردی تمام گفت که بلی تمام بیانات را شنیده و عملی خواهم نمود منتهی یک سؤال دارم، سؤال این است که مثلاً نرخ مسافت بین فلان جا و فلان جا دوازده رویه میباشد، ماستر گفت بلی همینطور است، لالاشبنم پرسید که آیا این دوازده رویه را من به مسافر می پردازم یا مسافر به من خواهد پرداخت؟ ماستر ملانصرالدین با تعجب توأم با خشم گفت که تو چرا، طبعاً که مسافر می پردازد، لالاشبنم متقابلاً گفت که کسی که جرئت میکند با این گاری چال زده و اسب خال زده و درمانده سفر کند یعنی در واقع به استقبال مرگ مفاجات بشتابد مستحق پرداخت دوازده رویه از طرف گاری وان نمیشد؟

ماستر در جوابش گفت که برو برو برادر پشت کارت، من اگر قرار باشد در فکر سرنوشت مردم باشم، اسبم از گشنگی می میرد".

حال من به تاسی از قلب خوش جناب آقای لالاشبنم از رئیس گمرک می پرسم که آیا این ما هستیم که باید قیمت محصول این صندوق های مملو از فتواها را پردازیم یا این گمرک است که از بابت حمل و تخلیه این صندوق برای ما مزد پرداخت خواهد نمود؟

اگر قرار بر این باشد که ما ملزم به پرداخت محصول این صندوق ها باشیم که سراپا با خُسران دین و دنیا مواجه هستیم و اگر قرار باشد که ریاست گمرک بابت حمل آن به ما حقوق پردازد، خانه اش آباد، ما اخلاقاً و ایماناً مکلفیت داریم که این صندوق های سُربی را به دریای فراموشی و بی اعتنائی پرتاب کنیم تا از شرش در امان باشیم.

ما هیچ نیاز به این فتوای مذهبی و فرهنگی و تباری و تاریخی نداریم، ما فقط یک فتوا را می شناسیم که روی کاغذ انسانیت با قلم فطرت نگاشته شده و محتوای این فتوا این است که زمین و دریا و کوه و درخت و باغ و حیوان و پدر و مادر و برادر و زن و شوهر و طلا و نقره و فرهنگ و زبان و هنر و ادب و قوم و تبار و نژاد و کشور و شهر و کوچه و همسایه و خلاصه هر داشته مادی و معنوی به مثابه یک خانه مجهز کرائی میباشد که صاحبش هستیم ولی مالکش نیستیم و فقط کوبیدن یک میخ بیجا درین خانه کرائی که ما کرانه نشینش هستیم، ما را در برابر مالک اصلی آن پاسخ گو قرار خواهد داد.

فقط همین.